

متن پرسش

سلام و درود بر استاد گرامی: پسر هجده ساله ای که در خانواده دینی بزرگ شده و خانواده عادت نماز و روزه و احکام را از کودکی به او آموزش داده اند و در جلسات دینی با مفاهیم دینی آشنا شده است در سن پانزده سالگی به حقانیت دین بدبین شده و از مندیان خطاکار بیزار شده است، می گوید مفاهیم قرآن برای من قابل قبول نیست و قرآن را نمی توانم به عنوان معجزه قبول کنم و به نبوت پیامبر اعتقاد پیدا کنم. اولاً جواب عقلانی به این سوال او چیست؟ «من که معجزه ای ندیده ام چگونه پیامبر را به پیامبری قبول کنم» دوم بفرمایید در حالیکه او نسبت به مفاهیم دینی بیزار شده است و نماز را ترک کرده پدر و مادر چگونه با او رفتار کنند تا ان شاءالله باز هم به دین علاقمند گردد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: قرآن شرط درکِ اعجاز خود را تدبّر در آن گذاشته است و می فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۱] آیا این منکران قرآن در قرآن تدبّر و تفکر نمی کنند تا متوجه شوند اگر از طرف غیرخداوند صادر شده بود، حتماً در آن اختلاف و تضاد می یافتند زیرا: اولاً: فکر انسان دستخوش تحول و تکامل است، و در آخر عمر عموماً اشتباهات اول را ندارد. ثانیاً: افکار انسان در طول زندگی تحت تأثیر حالات متفاوت روحی اش قرار دارد و سخنانش هماهنگ آن حالات، و گاهی متفاوت و بعضاً متضاد خواهد بود. ثالثاً: کسی که کارش بر دروغ باشد در طول عمر حتماً به تناقض و اختلاف می افتد، در حالی که هیچ کدام از موارد بالا در قرآن نیست و یگانگی و وحدت کاملی بر آن حاکم است.

پس هرکس خواست متوجه اعجاز قرآن شود باید مدتی در آن تدبّر نماید ۲- پدر و مادر نسبت به فرزندی که در چنین سنی قرار دارد، مسئولیت شرعی ندارند، باید خود او زندگی اش را انتخاب کند و چون معاند نیست و نمی خواهد با حق مقابله کند، نباید رفاقت شان را به هم بزنند. در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» که بر روی سایت هست، بحثی تحت عنوان «دریچه های اعجاز قرآن» آمده است که قسمتی از آن را خدمتتان ارسال می دارم. موفق باشید

دریچه های اعجاز قرآن

قرآن می فرماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» [۲] اگر در معجزه بودن

آنچه بر بنده‌ی ما نازل شده شك دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید. مبنای برهان این است که او یا به‌واقع پیامبر است و این آیات از طرف خدا بر او نازل شده و یا پیامبر نیست و با استعدادهاي بشری‌اش این آیات را تنظیم کرده است. در حالت دوم این می‌شود که از آن جهت که بشر است این آیات را آورده، پس شما هم که بشر هستید، مسلم اگر هم‌هی شما جمع شوید می‌توانید يك سوره مثل سوره‌های این قرآن بیاورید و اگر نمی‌توانید، معلوم می‌شود که او از جنبه‌ی بشری‌اش به چنین توانایی نرسیده، پس او پیامبر خدا است.

در رابطه با معجزه‌بودن قرآن نمونه‌هایی مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱- از نظر فصاحت و بلاغت: قرآن از نظر هندسه‌ی کلمات و نظم خاصی که کلمات دارند، نه سابقه دارد و نه لاحق، به طوری که نه تا آن زمان بشریت با این ترکیب و نظم سخن گفته و نه بعد از آن انسان‌ها توانسته‌اند از آن تقلید کنند و با آن نظم و هندسه سخن بگویند. قرآن دارای آهنگ خاصی است که در عین دارا بودن مفاهیم معنوی، بدون تکلف و تصنع، عالی‌ترین معانی را در عالی‌ترین قالب‌های لفظی اظهار می‌کند به طوری که معلوم نیست الفاظ تابع معانی‌اند و یا معانی تابع الفاظ.

قرآن در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. از آن عجیب‌تر بعد از آمدن قرآن نیز سخن رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) در عین فصاحت زیادی که دارد، اصلاً شکل و هندسه‌ی قرآن را ندارد. و لذا این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است که اگر می‌توانید یک سوره مثل سوره‌های قرآن بیاورید. مضافاً این که تا حال کسی نیامده بگوید قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل در فلان کتاب بوده است. همچنان که کسی نیامده بگوید من مثل آن را آورده‌ام و اتفاقاً هر قدر انسان فصیح‌تر باشد بیشتر متوجه می‌شود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنان که جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسی (ع) از نوع سحر نیست.

۲- از نظر عُلو معنی و محتوی: بی‌گمان مطمئن‌ترین راه برای شناخت حقیقت قرآن، رجوع به متن قرآن و تأمل در توصیف‌ها و تعبیرهای آن در باره‌ی خود می‌باشد، توصیف‌هایی از قبیل «هُدًى لِلنَّاسِ»، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «حَكِيمٌ» و «فِرْقَانٌ» که همه حکایت از آن دارد که وقتی می‌فرماید: اگر می‌توانید مثل آن را بیاورید، یعنی آن چیزی که می‌آورید مثل قرآن از حیث هدایت‌گری و آوردن معارف هدایت‌گر و از حیث مطالب حکمت‌آمیز، همسنگ دانش‌های قرآن باشد و از این زاویه بشر را به آوردن چنین اندیشه‌هایی در حد قرآن دعوت می‌کند.

جامعیت و کمال قرآن بدین معنی است که قرآن مجید تمامی مواد و مصالح علمی جهت رسیدن انسان به سعادت فردی و اجتماعی را دارا است و با معارف خود رابطه‌ی انسان با «خدا»، «خود»، «انسان‌های دیگر» و با «جهان» را تبیین می‌کند و هم‌هی این معارف دارای سطوح و لایه‌های متکثر

هستند و در آن برای هر موضوعی بطن‌ها وجود دارد. در پایین‌ترین سطح با مردم عادی صحبت می‌کند و هرچه مخاطب خود را دقیق بیابد، بطنی از بطون خود را برای او می‌گشاید و آوردن سوره‌هایی با این حدّ از علوّ در معانی به هیچ‌وجه در حدّ بشر نیست.

انسانی که قرآن طرح می‌کند وسعتی از قبل از تولد تا بعد از مرگ دارد و دستورات قرآن همگی ابعاد این انسان را با همگی دقیق روحی‌اش فرا گرفته است، در حالی که انسان معرفی شده از راه حس و اندیشه‌ی بشری در میان دو پیرانتز (تولد) تا (مرگ) قرار دارد.

در قرآن همگی اصول معارف قرآن از توحید استنتاج شده و سپس گسترش یافته و به صورت اخلاق و عقاید و احکام در آمده به این معنی که هر حکم فرعی آن اگر تحلیل شود به «توحید» باز می‌گردد و توحید نیز اگر تفریع و باز شود، همان احکام و مقررات فرعی را تشکیل می‌دهد. می‌فرماید: «کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» [۳] قرآن کتابی است با آیات محکم که سپس به صورت تفصیل درآمده، یعنی این کتاب با آیات متعدد دارای غرض واحدی است که وقتی به تفصیل در آید، در یک مورد به صورت «اصول دین» و در مورد دیگر به صورت موضوعات «اخلاقی» در می‌آید و در جای خود به صورت احکام شرعی ظاهر می‌شود، به این معنی که هرچه نزول کند و از اصل به فرع برسد از آن غرض اصلی خارج نمی‌شود و از مسیر توحیدی خود عدول نمی‌کند. به عنوان مثال: توحید خدا در مقام اعتقاد عبارت است از اثبات «اسماء حسنی» و «صفات علیایی» الهی و در مقام اخلاق عبارت است از دارا شدن اخلاق کریمه مثل رضا، شجاعت و دوری از رذایل و همان توحید در مقام اعمال عبارت است از به جا آوردن اعمال شایسته و پرهیز از محرّمات و رعایت حلال و حرام. همگی این‌ها به توحید برمی‌گردد و انسان را به توحید می‌رساند زیرا آیات قرآن یک جهت وحدت دارند و یک جهت کثرت، از جهت صدور از طرف خدا به سوی بشر، سیری از وحدت به سوی کثرت را دارا می‌باشند ولی از جهت سیر از طرف انسان به سوی خدا، سیر از کثرت به وحدت را دارا هستند.

قرآن کتاب انسان شناسی است، اما آن‌گونه که خدا انسان را آفریده و در همان راستا انسان را تفسیر می‌کند تا انسان از خود بیگانه نشود، به طوری که در تمام فرهنگ بشر □ و نه در فرهنگ انبیاء □ انسان در حدّ سوره‌ی العصر هم مطرح نیست، یعنی اندیشه‌ی بشر نسبت به انسان به اندازه‌ی تبیینی که یک سوره‌ی کوچک قرآن در مورد انسان دارد گسترش ندارد.

قرآن پیوند با خدا را در همگی شئون زندگی جریان می‌دهد و انسان را در حد یک باور تئوریک متوقف نمی‌کند، بلکه خدای حاضر و محبوب را معرفی می‌نماید که می‌توان به او نزدیک شد و با او انس گرفت. مرز ایمان و شرک در آن است که انسان موحد توانسته است حقیقت وحدانی عالم را در هر مخلوقی بیابد و انسان مشرک پدیده‌های عالم را مستقل از حقیقت وحدانی می‌نگرد.

۳- اعجاز قرآن از جهت نبودن اختلاف در آن: قرآن در طول ۲۳ سال بر پیامبر خدا (ص) نازل شد، آن هم در شرایط اجتماعی و روحی متفاوتی که برای رسول خدا (ص) پیش می‌آمد، بدون آن که رسول خدا پیش‌نویسی داشته باشد و یا پس از نزول آن به حک و اصلاح آن پردازند با این همه هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در میان مطالب آن نیست. هرگز کسی ندید که مثلاً پیامبر (ص) یادداشتی داشته باشند و مطابق آن یادداشت آیات را قرائت کنند و یا طوری آیات را بخوانند که بعداً معلوم شود یک کلمه را اشتباه گفته و بخواهند آن را تصحیح کنند، آن هم آیتی که قبلاً هیچ‌کس چنین کلماتی در هیچ کتابی نگفته بود و بعداً هم کسی نیامد ادعا کند شبیه آن کلمات در کتاب‌های رومی‌ها و یا ایرانی‌های متمدن آن زمان دیده شده است.

قرآن طوری است که آیه‌ای مفسر آیه‌ای دیگر و مجموعه‌ی آن شاهد بر مجموع آن است و در عین تنوع - حتی در یک موضوع □ وحدت نگاه کاملاً در آن حاکم است. مثلاً در مورد عبادت و یا تقوا هزاران نکته‌ی متنوع دارد ولی همه با یک بینش و یک جهت و یک نگاه.

خود قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۴] آیا این منکران قرآن در قرآن تدبّر و تفکر نمی‌کنند تا متوجه شوند اگر از طرف غیرخداوند صادر شده بود، حتماً در آن اختلاف و تضاد می‌یافتند؟ زیرا: اولاً: فکر انسان دستخوش تحول و تکامل است، و در آخر عمر عموماً اشتباهات اول را ندارد. ثانیاً: افکار انسان در طول زندگی تحت تأثیر حالات متفاوت روحی‌اش قرار دارد و سخنانش هماهنگ آن حالات، و گاهی متفاوت و بعضاً متضاد خواهد بود. ثالثاً: کسی که کارش بر دروغ باشد در طول عمر حتماً به تناقض و اختلاف می‌افتد، در حالی‌که هیچ‌کدام از موارد بالا در قرآن نیست و یگانگی و وحدت کاملی بر آن حاکم است.

۴- اعجاز قرآن از نظر جاذبه: قرآن در معرفی معنی حیات و آزادشدن از اسارت نفس و خرافات آنچنان سخن می‌راند که انسان به هیچ‌وجه آن را از جان خود جدا نمی‌بیند و به‌خوبی جذب آن می‌شود. قرآن انسان را بر عقده‌های درونی‌اش پیروز می‌کند، مرگ را برایش معنی می‌نماید، او را دعوت به تدبّر در آیاتش می‌کند، می‌گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند و یا بر قلب‌هاشان قفل زده شده است که حقایق آن را نمی‌فهمند؟ به همین جهت عقل انسان در حین تدبّر در قرآن از عمق جان، حقانیت آن را تصدیق می‌کند و خود قرآن شرط تشخیص حقانیت خود را تدبّر در خودش قرار داده است. آیا تا حال دیده‌شده کسی در قرآن تدبّر لازم را کرده باشد و برای او در حقانیت آن ذره‌ای شک باقی بماند؟ و یا بیشتر کسانی گرفتار شك نسبت به قرآن هستند که از دور و بدون تدبّر در آن نظر می‌دهند؟

۵ - اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی: مثل آن واقعه‌هایی که در حین نزول قرآن با فکر بشری درستی و نادرستی آن معلوم نبوده و در قرآن مطرح شده به طوری‌که بشر پس از سال‌ها به درستی آن پی‌برده

است مثل: پیش‌بینی غلبه‌ی روم بر ایران در شرایطی که در آن زمان چنین غلبه‌ای به ذهن‌ها هم خطور نمی‌کرد. [۵] و یا مثل حفريات باستان‌شناسان، که پس از سال‌ها داستان حضرت یوسف و طوفان حضرت نوح و قوم سبأ را تأیید کرد. و یا این‌که قرآن برای فلك، مدار قائل است، برعکس پیشینیان که فلك را جسم مدوری می‌دانستند که ستارگان در آن می‌خکوب شده‌اند ولی بعدها معلوم شد که ستاره‌ها دارای مدار هستند و در مدار خود در گردش‌اند.

۶- **اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف و پهناوری مطلب:** از طریق کسی که برتری فوق‌العاده‌ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران نداشت و در محیطی آنچنان محدود زندگی می‌کرد که از نظر عقب‌ماندگی مثال زدنی است و از آن طرف آن شخص ثلث آخر عمرش تماماً مشغول جنگ با دشمنان دین بود، چنین قرآنی با این وسعت علمی و دقت روحی مطرح شود حکایت از آن دارد که از طرف خدای حکیم و علیم بر او نازل شده است.

دکتر واگلیری، استاد دانشگاه ناپل می‌گوید:

«کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد باشد؟ در صورتی که او یک نفر عرب درس ناخوانده بوده است... ما در این کتاب مخزن‌ها و ذخایری از دانش می‌بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت با هوش‌ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست است.» [۶]

قرآنی که اندیشه را بر صدق گفتار نبی می‌کشانند

علاوه بر مطالب فوق در مورد خود قرآن که دلیل است بر معجزه بودن آن، توجه به شخصیت پیامبر (ص) نیز اندیشه را به حقانیت شخص نبی می‌کشانند و موارد زیر از این نوع می‌باشد:

۱- **محیط دعوت:** اندیشه نمی‌پذیرد که انسانی درس نخوانده در محیطی چنان عقب افتاده از تمدن و آلوده به پائین‌ترین خرافات جاهلی، بدون ارتباط با خالق علیم هستی، چنین معارفی را ارائه دهد.

۲- **سابقه‌ی تاریخی و خصوصیات اخلاقی:** ۴۰ سال زندگی‌کردن در محیطی که کوچک‌ترین خطای اخلاقی نمایان می‌شود ولی در عین حال هیچ نقطه ضعفی نداشتن، به طوری که او را «آمین» لقب دادند و حتی در اتهامات بعد از بعثت، او را «ساحر» و «شاعر» و «مجنون» خواندند، ولی به جهت نوع عملکردش هرگز جامعه اتهام اخلاقی را نسبت به شخصیت او نمی‌پذیرفت. حالا چگونه اندیشه می‌پذیرد چنین انسان پاک‌ی یک مرتبه دروغی به این بزرگی بگوید که من پیامبر خدا هستم و ۲۳ سال هم همه‌ی زندگیش را بر سر این دروغ بگذارد و با آن همه مشکلات یک لحظه هم عقب‌نشینی نکند؟

۳- **محتوای مکتب و دعوت:** مکتبی که محور فکری خود را «توحید» قرار داده و آن را چون خونی در

رگ جامعه جاري ساخته و مدعي است هيچ كس جز خدا نجات دهنده ي انسان ها نيست و آورنده ي آن مكتب براي خود هيچ ادعائي جز بندگي خدائي واحد ندارد و اجازه ي هيچ غلوي را در مورد خود نمي دهد و مردم را به سوي خدا دعوت مي كند و بندگي غير خدا را بدترين گناه مي داند و در جامعه ي طبقاتي آن روز شعار برادري مي دهد و محيط كينه و جهل را به محيط برادري و دانش تبديل مي كند، چگونه اندیشه مي پذيرد چنين مكته ي آورنده اش يك دروغ پرداز نابغه باشد و بدون ارتباط با غيب مطلق چنين مكته ي را ارائه دهد، يا بايد او پيامبر باشد و يا دغلكار، و چنين حرکات و كلماتي هرگز از يك انسان دغلكار صادر نمي شود كه براي خود در ديني كه آورده هيچ سهمي نخواهد و تماماً خود را نفي كند.

۴- تأثير دعوت پيامبر در محيط: رسول خدا (ص) در طي ۲۳ سال از قومي متروك كه ارزش استعمار شدن توسط دو قدرت ايران و روم را هم نداشت تمدني شگرف به وجود آورد به طوري كه جهان آن روز در قبضه ي مستقيم يا غير مستقيم آن دعوت قرار گرفت، به اين دليل انسان انديشمند نمي پذيرد بدون تأثير خالق هستي بر قلب ملت ها چنين تأثيري ممكن باشد، به اين معني كه بايد همان خالق روح و قلب انسان، آورنده ي اصلي اين مكتب باشد كه بين محتوي كتاب الهي و قلب انسان ها اين چنين هماهنگي حاكم مي كند. يكي از دانشمندان هندي مي گويد: کشور هندوستان با اين همه پندهاي حكيمانه كه از بزرگان دين هندو به ما داده شده، هنوز دچار شراب خواري و استعمال مسكرات است، اما محمد همين كه شراب را حرام كرد پيروان او هر كجا حُم شراب راديدند شكستند و همه از شراب خواري دست برداشتند. [۷]

۵- وسايل نيل به هدف: رسول خدا (ص) از طريق دستورات اخلاقي كه در آن دستورات هيچ انساني بي دليل تحقير نشود هدفش را پيش مي برد، قرآن مي فرمايد: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» [۸] كارهاي ناشايست هيچ قومي، شما را به مقابله اي ناشايست وا ندارد، عدالت پيشه كنيد كه اين به تقوي نزديك تر است. و لذا پيامبر اسلام هرگز براي اهداف خود از وسايل نامشروع و يا جهل مردم استفاده نكرد، حتي در مرگ فرزندشان كه مصادف با خورشيدگرفتگي شد و مردم مدينه آن را به مرگ فرزند پيامبر (ص) مربوط دانستند، حضرت آن را نفي فرمودند. به اين دلايل است كه انسان انديشمند نمي پذيرد چنين كسي با اين طرز رفتار، يك سياست باز حرفه اي و يا يك مدعي دروغين و يا يك شهرت طلب باشد زيرا رفتارش تأييدكننده ي اين حقيقت است كه او مأمور و فرستاده ي خداوند است و در افقي ماوراء دنيا زندگي مي كند و متذكر حقيقتي است بسيار متعالي.

۶- ميزان ايمان پيامبر به هدف: رسول خدا آنچنان به هدف خود ايمان داشتند كه طاقت فرساترين مشكلات، ايشان را از راهشان منصرف نمي كرد، حتي در جنگ احد كه همه فرار كردند يك تنه ايستادند. حال چگونه اندیشه مي پذيرد كه ايشان يك مصلح ساده و يا يك شهرت طلب باشد؟ زيرا آنگاه كه همه ي تحليل ها انسان را به اين نتيجه مي رساند كه كار اسلام تمام است و هيچ شاهد عقلي

هم دلیل بر وقوع پیروزی نبود باز رسول خدا امیدوارانه مقاومت می‌کردند. اگر باور و اعتماد به خدا در آن صحنه‌ها نداشتند هرگز اینچنین پایداری نمی‌کردند و خیلی زود مأیوس می‌شدند.

۷- سرعت تأثیر و دوام اثر: به طور طبیعی می‌توان اقرار کرد که باید این دعوت از جان انسان‌ها و نوع آفرینش آن‌ها خبر داشته باشد که این چنین تأثیری عمیق و دراز مدت در روان فرد و اجتماع گذاشته و این نشان می‌دهد که دعوت اسلام، عامل اتصال تکوین عالم و آدم با تشریح است، و انتخاب انسان‌ها نه تحمیلی زورمدارانه و نه تبلیغی پرغوغا و بدون محتوی بوده وگرنه وقتی زور می‌رفت و غوغا فرو می‌نشست باید اثر آن دعوت خنثی می‌گردید، به‌خصوص که چنین دعوتی در جامعه‌ای پر از کینه نسبت به همدیگر پای گرفت و ادامه یافت و بقیه‌ی تمدن‌ها را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. آری این نشانه‌ی آن است که در این دین تکوین با تشریح متصل است، یعنی همان که خالق هستی و خالق قلب انسان‌ها است، آورنده‌ی این دین است و انسان‌ها بر اساس خلقت خود با آن آشنا هستند و آن را از خود می‌دانند. به همین جهت اگر کسی با اسلام آشنا شد و آن را پذیرفت و بدان عمل کرد و جانش حقیقت آن را چشید، جدایی از آن را مساوی جدایی از وجدان خود می‌داند. این‌ها همه نشان می‌دهد که این دعوت باید از جان انسان‌ها خبر داشته باشد که اینچنین عمیق و پایدار در طول تاریخ مانده است و ادامه می‌یابد.

۸- ایمان آورندگان: ارزش هر مکتبی به اطرافیان آن مکتب است، همچنان‌که افراد ناصالح افرادی مثل خود را جذب می‌کنند. حال آیا اندیشه می‌پذیرد با توجه به اطرافیان صالح و صادقی چون علی (ع) و سلمان و مقداد و بلال و ابوذر و... که همه الگوهای صداقت و حکمت بودند این مکتب انگیزه‌های دنیاطلبانه داشته باشد؟ در تاریخ داریم که مغروران قریش خدمت رسول‌الله (ص) آمدند، آنگاه که سلمان و صهیب و حباب و ابوذر و عمار و... حاضر بودند. جهت تحقیر آن‌ها گفتند: اگر بوی عرق این بی‌سر و پاها را از ما دور کنی ما با تو خواهیم نشست و حرفت را خواهیم پذیرفت، آنچه مانع پذیرش ما شده افرادی هستند که اطرافت را گرفته اند. پس آیه نازل شد: «**وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ**» [۹] ای پیامبر روزگار خود را با کسانی بگذران که همواره پروردگار خود را می‌خوانند و از آن‌ها چشم بر مدار. در حالی که اگر پیامبر (ص) اهل قدرت و معامله‌ی دنیایی بودند باید این پیشنهاد را می‌پذیرفتند.

[۱] (۱) - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۲.

[۲] - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

[۳] - سوره‌ي هود، آيه‌ي ۱.

[۴] - سوره‌ي نساء، آيه‌ي ۸۲.

[۵] - در سال ۶۱۷ ميلادي يعني هفتمين سال بعثت پيامبر اکرم^ا ايران بر روم پيروز شد و تا نزديک پايتخت روم پيشروي کرد، در همان سال قرآن پيش‌بيني پيروي روم را در کمتر از ده سال نمود. (به آيات اوليه‌ي سوره‌ي روم رجوع شود).

[۶] - کتاب «پيشرفت سريع اسلام»، ترجمه‌ي سعیدی، ص ۴۹.

[۷] - کتاب محمد^ا از نظر ديگران، ترجمه‌ي محمد علی خليلی.

[۸] - سوره‌ي مائده، آيه‌ي ۸.

[۹] - سوره‌ي كهف، آيه‌ي ۲۸.